

((فریب شاه و ملت))

یکی از عمیق ترین و موثرترین ابعاد شورش سال ۱۳۵۷ که مورد بحث و نقد قرار گرفته است مسئله حضور فریب و تاثیرات آن میباشد.

این قضاوت چنان حائز اهمیت است که پادشاه فقید ایران در کتاب پاسخ بتاریخ خود مینویسد: اگر کار باینجا رسید؛ نه فقط بخاطر آن بود که ملت ایران فریب خورد؛ که من هم فریب خوردم .

بیان شاه فقید در مورد فریب؛ متوجه ملت و خودشان است که بنظر میرسد باید به دو بخش تقسیم گردد بخش فریب ملت و بخش فریب شاه .

ریشه فریب ملت از سالهای بسیار دور در نهاد ملت؛ ریشه داشته است و اگر در سال ۱۳۵۷ از قوه بفعول درآمد نمیتوان گفت که در همان سال شورش ۵۷ بوجود آمده است .

تاریخ نشان میدهد که ملت هاویاتوده های مردم یک کشور را افرادی از خود آن ملت ها فریب میدهند که بنام (عوام فریب) شهرت دارد. افراد یک کشور ممکن است تحت تاثیر تبلیغات کشورهای خارجی قرار گیرند؛ اما این تبلیغات اگر به نحوی به عمل افرادی از آن کشور متصل نباشد؛ در ملت ایجاد تاثیر نمیکند؛ و اگر هم بکنند؛ در حدی محسوب نمیشود که نام فریب ملت را بخود گیرد. توده مردم فقط از طریق رهبران سیاسی و رهبران مذهبی است که فریب گیر میشوند و اگر هم خارجیان بخوانند مردم کشوری را بفریبند؛ وسیله و کار آنها همین افراد هستند؛ نه توده مردم.

فریب بزرگ ماملت؛ اعتماد و اعتبار و احترامی بود که برای طبقه ای بنام روحانیون قائل شده بودیم. دامنه این اعتماد و احترام؛ حتی شاهنشاه ایران را نیز مستثنی نمیساخت. خود پادشاه میگوید:

"احترام من به دیانت و جامعه روحانیت مانع شد که در مقابل دروغ پردازان شدت عمل نشان بدهم." فریب ملت این بود که روحانیت را طبقه ای پاک و مقدس میدانست که دل‌های مردم را بسوی حقیقت و خدا؛ راستی و درستی و عزت نفس هدایت میکند! فریب ملت این بود که تصور میکرد این طبقه وسیله جلب رحم و شفقت خداوند است و قبول نصایح و هدایتهای آنان راه گشای زندگی دنیوی و اخروی است! فریب بزرگ ملت این بود که تصور میکرد نیاز روحانیت به رحمت پروردگار و بی نیازی اش به زورسیم و جاه و مقام است! این فریب آنچنان وسیع بود که نگذاشت مردم مابه ماهیت فلسفه اعتقادی مذهب و اسلام در طول همه آن سالها توجه کنند؛ و اسلام و مذهب را همان شناختند که طبقه روحانیون به آنها ارائه میدادند.

در روابط افراد جامعه بارهبران سیاسی؛ حضور فریب و تردید کاملاً ممکن است و نظائر فراوان دارد ولی در رابطه بارهبران مذهبی؛ مجاز نیست که مقلد به کم و کیف و یا راست و دروغ حکم مرجع تقلید تردید داشته باشد. شریعتمداری در مصاحبه ای گفته بود؛ وقتی مامیگوئیم مردم مغازه هایشان را به بندند؛ ۳۰ میلیون مردم اطاعت میکنند؛ اینکه چرا باید مغازه هابسته شود؛ دیگر مردم مربوط نیست وقتی خمینی میگوید: ای سربازان؛ اسلحه مال خداست؛ بردارید و فرار کنید؛ این دیگر به سرباز مربوط نیست که قانون چنین اجازه و عملی را تائید نمیکند؛ و اساساً

چرا برداشته و فرار کند؛ و یا خداوند اسلحه می‌خواهد که چه کند؛ و اصولاً آخوندچکاره است که چنین دستور بدهد.

در جریان شورش سال ۱۳۵۷ مردمی که بمذهب پیوستگی و اعتقاد داشتند؛ آلت بودند و نه عامل؛ و آلت فاقد اراده است؛ آلت به نحوی عمل می‌کند که عامل می‌خواهد. عامل در این شورش مذهب و آخوندها و در راس آنها؛ خمینی است که وسیله مرتبط ساختن عامل و آلت بود.

از سربازتاریس ستاد ارتش؛ عمله و آلت مذهب بودند و خود را مقید به اطاعت از دستورات عامل که تقلید از رهبران مذهبی بود. درست است که شاهنشاه فرمانده ارتش بود؛ ولی آنچه که بآن اصلاً توجه نمیشد؛ نقش عامل مذهب بود.

جنجال کتاب سلمان رشدی نمونه بارزی است؛ میلیون‌ها آدم بدون آنکه بدانند که رشدی در کتاب چه نوشته؛ برای خشونت و انتقام براه افتادند؛ برای آنکه اینها آلت اند.

روزنامه لیبراسیون در یازدهم ماه می سال ۱۹۷۸ نوشت: در مصاحبه با پیرزنی ایرانی؛ باو گفته است من ۹۰ سال دارم و ۵ پادشاه را گور کرده‌ام؛ هر وقت نزاعی بین شاه و رهبران مذهبی رویداد؛ شاه بازنده بوده است. علت؛ همان اسلحه فریب توده هاست که در اختیار رهبران مذهبی است و شاه فاقد آن است کما اینکه تمام رهبران سیاسی هم فاقد آنند.

در زمان مصدق؛ اگر کاشانی در کنار مصدق نبود؛ مصدق موفق به فریب مردم حتی در همان کوتاه مدت نمیشد. در شورش سال ۱۳۵۷ کل و جزء مردم ایران گرفتار این فریب بزرگ شدند؛ از شاه تا فقیر؛ از با صطلاح روشن‌فکرو نادان؛ از دین داروبی دین؛ همه و همه در این فریب غوطه و رشدند و مردم این او امر را حکم خدا و اسلام میدانستند.

در سال ۱۳۵۷ کشورهای صنعتی جهان شاه ایران را فریب دادند و فریب آمریکاییها؛ مشخص و در مقام اول توجه قرار دارد. در اواخر سال مسیحی ۱۹۷۷ کارتر و همسرش برای نشان دادن دوستی و ثبات روابط سیاسی و حمایت آمریکا از ایران؛ به تهران آمدند. در ضیافت باشکوه کاخ نیاوران بعنوان جشن سال نو مسیحی؛ رئیس جمهور آمریکا در اولین سخنرانی سال ۱۹۷۸ خود گیلانش را بسلامتی شاه ایران نوشید و چنین گفت: "دوستی نزدیک برای دولت ما بسیار پر معناست. ایران بعزت رهبری داهیانه شاهنشاه یک جزیره ثبات دریکی از آشوب زده ترین مناطق جهان است و این واقعیت مدیون شما اعلیحضرت و در نتیجه رهبری شماست. مادر این دنیا سرزمین دیگری نمیشناسیم که این چنین بما نزدیک باشد و با آن برای امنیت متقابل نظامی مان برنامه ریزی کنیم. ماهیچ کشور دیگر را نمیشناسیم که با آن چنین مشاوره نزدیک درباره مسائل منطقه ای داشته باشیم!"

دستگاه سیاسی دولت آمریکا؛ همزمان با او که این چنین صحبت‌های ریاکارانه را میکرد؛ مخالفین شاه را تقویت و تائید میکرد.

مجله واشنگتن کوارترلی؛ در پانز و زمستان سال ۱۹۷۸ مینویسد: شهبانوی ایران که با روزالین کارتر همسر کارتر مکاتبه خصوصی داشت؛ به شاه اطلاع داد؛ نامه ای از روزالین دریافت داشته است مبنی بر اینکه دولت آمریکا باتمام قوا از شاه حمایت خواهد کرد و از این نظر شاه هیچ نگرانی نباید داشته باشد. چگونه ممکن است کسی تصور کند که همسر کارتر هم در ماجرای فریب شاه ماموریت دارد؟ و همزمان روی چمن کاخ سفید عکسی با ولیعهد وقت ایران میگیرد و اعلام میکند که دوستی و اتحاد ما با ایران یکی از پایه های مهمی است که کل سیاست خارجی

ما برآن متکی است. جیمی کارتر چه الزامی داشت که چنین عکسی را با ولیعهد بگیرد؛ اگر قصد فریب شاه ایران را نداشت.

آقای سالیوان سفیر آمریکا در کتاب ماموریت در تهران مینویسد: پس از بازگشت از کاخ گزارش جریان ملاقات خود را باشاه به واشنگتن مخابره کردم و امکان دعوت شاه را به آمریکا سنوالم نمودم؛ سرعت پاسخ واشنگتن به این پیام تعجب آور بود؛ زیرا در فاصله کمتر از ۲۴ ساعت پیام مفصلی از واشنگتن - دریافت کردم که بمن اجازه داده شده بود که شاه را از طرف رئیس جمهور دعوت کنم و تعداد همراهان را از او سنوالم کرده و به واشنگتن اطلاع بدهم .

سالیوان مینویسد: پس از مذاکرات با اعضای نهضت آزادی و در تعقیب همین مذاکرات؛ ما لیست اسامی متجاوز از ۱۰۰ افسر ارشد را تهیه کردیم که میبایست پس از خروج شاه از کشور از پستهای خود استعفا داده و از ایران خارج شوند (مداخله را بنگرید؛ باز هم خجالت نمیکشند و مدعی هستند که آمریکا دخالتی در امور ایران نداشته است) بدولت آمریکا توصیه کردم هرچه زودتر یک مقام ارشد دولتی را به پاریس فرستاده تا با خمینی وارد مذاکره شود. وزارت خارجه شخصی بنام (تنودوریوت) را که سابقه سفارت در افغانستان را داشت و فارسی هم میدانست برای مذاکره انتخاب کرد و قرار شد روز ششم ژانویه به پاریس حرکت کند. در نخستین ساعات روز پنجم ژانویه تلگرافی بدستم رسید که ماموریت الیوت لغو شده است و از من خواسته شده بود که در اولین فرصت به شاه اطلاع بدهم که ما دیگر قصد تماس و مذاکره با خمینی را نداریم. و بعد معلوم شد که سیاست جدید آمریکا بر اساس تشکیل جلسه گوداولوپ در وضع (مشخصی)! قرار گرفته است . صفحه ۱۵۸ ماموریت در تهران.

در این فریبکاری نکته های توجه کردنی بسیار است. چه لزومی داشته که ملاقات نماینده آمریکا با خمینی؛ به اطلاع شاه ایران برسد. مگر همه ملاقاتهای سالیوان با ایرانیان مخالف با اطلاع شاه میرسیده است. علت چه بوده که دولت آمریکا با آن عجله انصراف خود را از تصمیم اعزام نماینده به پاریس و ملاقات با خمینی را با اطلاع سولیوان برساند و از او خواسته شود که فوراً مراتب را با اطلاع شاه ایران برساند. آینده نشان داد که اعلام انصراف آمریکا از تماس و مذاکره با خمینی یک دروغ و فریب بیشتر نبوده است تا شاه را از هرگونه اقدام قاطع باز دارد. فریبهای آمریکا مانع و باعث شد که شاه در آخرین لحظات از موفقیت شورش آگاه شود که آمریکا برای برقراری جمهوری در ایران تلاش میکند.

سالیوان در کتاب خود نام فریبهای آمریکا را تشتت خط سیاسی در وزارت خارجه آمریکا گذاشته و مینویسد: از کتابی که شاه پس از خروج از ایران نوشته است؛ چنین برمیآید که او تا آخرین لحظه تصور میکرد سیاست آمریکا بر اساس یک طرح و نقشه اساسی در ایران پیش میرود و هدف از این طرح در درجه اول حفظ ایران در دایره نفوذ آمریکا و حفظ سلطنت در خاندان اوست؛ با همین امیدها و تصورات؛ شاه آماده شده بود حکومت و سلطنت خود را فدای هدف بزرگتری بکند.

شاه فقید ایران میگوید: ترکیب عجیبی از نیروها؛ ایران را به ویرانی کشاند. از یکسو اتحاد غیر طبیعی کمونیستها و ملایان و از سوی دیگر رسانه های عمومی؛ کمپانی های نفتی و برخی محافل آمریکائی و انگلیسی؛ در تمام دوران سلطنت من هروقت که غرب لازم میدید که بالهای مرا به چیند؛ دانشجویان و مطبوعات بین المللی؛ به دادن شعارهای ضد ایرانی پرداختند.

ده سال پس از این بیان شاه؛ آقای سالیوان در مصاحبه با تلویزیون عربستان که در ماساچوست آمریکا پخش گردید؛ در پاسخ شنونده ای که علت سقوط شاه ایران را پرسید؛ گفت: شاه ایران خیلی پرو و بال گرفته بود و میبایست میرفت!

در کتاب تشریح وضع کلی ایران در سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۵ که در سال ۱۹۷۷ محرمانه تنظیم و به وزارت خارجه آمریکا گزارش شده؛ چنین آمده است. شاه رهبر بی چون و چرای ایران مدرن میباشد. تسلط بدون رقیب او در صحنه سیاسی بر روی رسوم ۲۵۰۰ ساله سلطنتی پابرجاست. او به پیشرفتهای قابل ملاحظه ای در دهه اخیر نائل آمده است که در جای خود مشکلاتی را هم به همراه داشته است. او موفق گردیده که یک احترام و موقعیت موثری در صحنه بین المللی برای ایران کسب کند. از طرف دیگر چون شاه اعتماد به نفس خود را باز یافته است و ایران بصورت قدرت منطقه ای درآمده؛ در حال حاضر دسترسی ما به خیلی از بخشهای جامعه مشکل شده است. در ارتش هم شاه کوشش دارد که وابستگی آنرا از آمریکا کمتر کند و برای این کار منابع خرید تسلیحات را گوناگون کرده است. از صفحات ۵۵ تا آخر کتاب اسناد آمریکا.

طراح اصلی شورش سال ۱۳۵۷؛ انگلستان و مجری آن آمریکا بوده است و بهمین دلیل هم جا پاهای آمریکا بسیار مشخص است. شاید برجسته ترین موارد آشکار فریبی که از جانب انگلستان صورت گرفت؛ صرف نظر از قول پشتیبانی از رژیم شاهنشاهی ایران که باتفاق سالیوان در شهریور سال ۱۳۵۷ به شاه ایران داده شده بود؛ کوشش جرج براون را در انتصاب بختیار به نخست وزیری و خروج شاه از ایران؛ بتوان بحساب آورد.

باور تحقیقاتی ما این است که اگر شهبانوی ایران به شاهنشاه توصیه های مصرانه ای برای انتصاب بختیار به نخست وزیری نمی فرمودند، توصیه های جورج براون که فصل مشخصی از فریب انگلستان محسوب میشود، نمی توانست جامه عمل بخود بگیرد.

گردآورنده: حمید منصور